

اصالت نه خانواده

اصل سازنده مهر و محبت انسان‌ها به یکدیگر و احساس والای هم‌نوعی و وحدت و برادری آنان، نتوانسته‌اند با هم‌نوعان خود توافق داشته باشند، هیچ خللی بر اصل مزبور و اعتقاد به آن نمی‌توانند وارد بسازند. ما علاوه بر اتفاق نظری که مطرح کردیم، چند دلیل قاطع را برای اثبات ادعای فوق می‌آوریم:

دلیل یکم:

شیوع و گسترش فداکاری‌ها و گذشت‌های بسیار با اهمیت انسان‌ها، چه در حال فردی و چه به طور دسته جمعی در راه تقلیل آلام و ناگواری‌ها و تأمین آسایش یکدیگر، بیش از آن است که نیازی به شمارش و اثبات داشته باشد.

دلیل دوم:

دومین دلیل، احساس عمیق هم‌نوعی و اشتراک در لذات و آلام انسان‌ها درباره یکدیگر (اگرچه در مقام عمل بروز و نمودی نداشته باشد) است. اگر چنین احساسی اصالت

لااقل از ۴۰۰۰ سال پیش به این طرف، همه ادیان الهی، مکاتب انسانی و مبانی ارزشی علوم انسانی در اشکال مختلف، با اتفاق نظر، لزوم محبت، احساس وحدت عالی و برادری انسان‌ها در دریافت لذات و آلام و دیگر عواطف فراسوی مشخصات فردی و جمعی را به عنوان عالی‌ترین فرهنگ پیشرو مورد اعتراف و تأیید قرار داده‌اند. به طوری که می‌توان گفت: هیچ شعار سازنده‌ای به شیوع، گستردگی و جاذبیت این جمله که: ای انسان‌ها، به یکدیگر مهر و محبت بورزید، دیده نشده است.

بدیهی است هیچ اتفاق نظری در حقایق انسانی به وجود نیامده است، مگر این که در پذیرش آن‌ها، افرادی، حتی گروه‌هایی به سبب عوامل اختلال مغزی یا روانی در درک و برداشت آن حقایق مورد نظر، مستثنا شده و آن‌ها را نپذیرفته‌اند. لذا آن قسمت از افراد و اقوامی که به جهت عدم درک معنای حیات انسانی و حقایق و ارزش‌های آن، درباره

باید بپذیریم که همه فعالیت‌های مستند به هم‌نوع‌گرایی و اشتراک در لذات و آلام یکدیگر، از مهر و محبت‌های اولیه که در دوران کودکی به وسیله نگاه‌ها و ابراز عواطف و محبت پدر و مادر در شخصیت نونهالان کاشته می‌شوند، به جریان می‌افتند.



نداشت، افراد و گروه‌های انسانی با خودخواهی‌های خود همانند کوه‌های آتش فشان که همه چیز را سر راه خود خاکستر می‌کنند، نسل خود را از روی زمین نابود می‌ساختند. احساس عمیق و نیرومند مزبور بوده است که تاکنون در برابر نیروی خودخواهی‌های ویرانگر با کمال قدرت مقاومت نموده و توانسته است تا حد زیادی نیروی مزبور را آنه تنها از راه قوانین و کيفرها، بلکه از راه خود احساس عمیق [، خنثی سازد. ممکن است این اعتراض در این مورد مطرح شود که آن چه موجب ادامه حیات افراد بشری در تاریخ بوده، دو عامل اساسی بوده است:

عامل یکم: نیروی فعال خود حیات و صیانت ذات است که موجب ادامه حیات نوع بشر در طول تاریخ خود در روی کره زمین بوده است. این نیروی فعال در حد بسیار زیادی با استفاده از هر گونه وسیله ممکن برای ادامه حیات به کار می‌افتد و عوامل بقای خود را تا مدت قانونی خود تأمین می‌کند.

عامل دوم: احساس لزوم جبری تعاون، همیاری و هماهنگی برای امکان پذیر ساختن زندگی دسته جمعی است، زیرا در غیر این صورت خودخواهی‌ها و تمایلات نامحدود و بی مهار مردم از یک طرف، و عوامل مزاحم طبیعت و نیرومندان ضد انسان از طرف دیگر، زندگی نوع بشر را از روی زمین منقرض می‌کردند. بنابراین تحت تأثیر این دو عامل جبری است که انسان‌ها به زندگی خود در روی زمین ادامه داده‌اند، نه احساس هم‌نوعی و لزوم همیاری و مهر و محبت که از امور ارزشی محسوب می‌شوند.

پاسخ اعتراض فوق بدین قرار است: اگر چه مقداری قابل توجه از کارهای بزرگ و چشمگیر را می‌توان با عوامل

جبری انجام داد، مانند ساختن اهرام مصر و وقوع انقلاب‌های سیاسی و صنعتی و غیر ذلک، ولی پیشرفت‌ها و تکامل ارزشی که نیازمند هدف‌گیری‌ها و فعالیت‌های اختیاری و گذشت‌های فداکارانه است، بدون آزادی ارزشی امکان پذیر نیست. بنابراین، باید بپذیریم که همه فعالیت‌های مستند به هم‌نوع‌گرایی و اشتراک در لذات و آلام یکدیگر، از مهر و محبت‌های اولیه که در دوران کودکی به وسیله نگاه‌ها و ابراز عواطف و محبت پدر و مادر در شخصیت نونهالان کاشته می‌شوند، به جریان می‌افتند.

دلیل سوم:

وجود انگیزه‌های انقلابات انسانی در گذرگاه قرون و اعصار است که مستند به اقامه عدل و طرفداری از حق و آزادی و کرامت و حیثیت انسان‌هاست. بدیهی است که این انگیزه‌ها بدون اشباع شدن درون انسان‌ها از مهر و محبت‌های اولیه که از عواطف گوناگون پدر و مادر و دیگر نزدیکان، به درون انسان‌ها وارد می‌شوند، امکان پذیر نیست.

دلیل چهارم:

ریشه‌های اصلی رشد و تکاملی که در هر جامعه و در هر برهه از تاریخ وجود داشته است، از احساسات و عواطف تصعید شده سرچشمه می‌گیرد. اگرچه کسانی که به این تعالی و ارتقای روحی می‌رسند، در مقابل مردم معمولی که جز خودخواهی، منطقی دیگر ندارند، در اقلیت اسف‌انگیزند، ولی همین شمار اندک، مایه افتخار و معنی بخش تاریخ بشری بوده، بزرگ‌ترین عامل امید انسان‌های آگاه است.

دلیل پنجم:

شما همین امروز همه شاهکارهای ادبی، حکمی و عرفانی و آن کتب انسانی را که همه استعدادها و نهادهای انسانی را طرح کرده و مورد بررسی قرار داده‌اند (از سرودها و وداهای هند گرفته تا ایلیاد هومر و از شاهنامه فردوسی گرفته تا خمسه نظامی گنجوی و آثار ادبی سعدی و حافظ،

مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی و از آثار ادبی شکسپیر تا بینوایان و ویکتور هوگو و آثار تولستوی و غیر ذلک)، در یک جا جمع کنید و سپس مفاهیم ارزشی، اخلاق عالی، عواطف و احساس حیات بخش انسانی، آزادی و عدالت خواهی، فداکاری در دفاع از حیات و فرهنگ، ارزش‌های همدردی با بنی نوع انسانی، کرامت و عشق و وجدان را از آن شاهکارها حذف کنید، آن گاه ببینید آیا چیزی در آن آثار و نتایج بزرگ مغز و دل بشری می‌ماند که به خواندنش بیارزد؟!

از دلایل پنج گانه مزبور، این نتیجه حیات بخش را می‌گیریم که به هر شکل و به هر وسیله‌ای بشر باید از اختلال و نابودی تشکل خانواده با کمال جدیت جلوگیری کند، زیرا نخستین و اصیل‌ترین منبع و منشأ فعالیت حس محبت، هم‌نوع‌گرایی و وحدت و برادری انسان‌ها، تشکل صحیح خانواده است.

همان گونه که محسوسات و مشاهدات ما در عموم جانداران اثبات می‌کنند که بقای انواع آن‌ها معلول فعالیت‌های عاطفی پدران و مادران آنان است، هم چنین همه مشاهدات، تجارب علمی و احساسات عمیق ما اثبات می‌کنند که فرزندان در همه دوران‌ها و جوامع، همانند دامنه یا جزئی منفصل از شخصیت پدران و مادران خود تلقی شده‌اند. این احساسات طبیعی و عمیق راه، که حیات انسانی بدون آن‌ها، طبیعت اصلی و معنای واقعی خود را از دست می‌دهد، نمی‌توان با تلقینات بی‌اساس، اشباع کرد یا آن را از کارایی بازداشت. منشاء بروز محبت و عواطف انسانی که علل و نتایج آن را در دلایل فوق مشاهده کردیم، استعداد‌های ذاتی آدمیان است که اگر از مسیر طبیعی خود که ارتباطات



**نخستین و اصیل‌ترین منبع و منشأ فعالیت حس محبت،
هم‌نوع‌گرایی و وحدت و برادری انسان‌ها،
تشکل صحیح خانواده است.**



امروزه این حقیقت به ثبوت رسیده است که گسیختگی از خانواده، مخصوصاً از وابستگان اولیه (پدر، مادر، برادر و خواهر) از عوامل نیرومند اضطرابات و افسردگی‌ها و به طور کلی، زندگی ابهام‌انگیز است.

«هیچ دایه‌ای مهربان‌تر از مادر نیست»، این افراد به جهت عدم تأثیر و برخورداری از مهر و محبت و عواطف حقیقی نمی‌توانند طعم پدیده‌های مزبور را بچشند، در نتیجه مانند دندان‌ها و پیچ و مهره‌های ناآگاه ماشین، جنبه‌ای ازاری و وسیله‌ای پیدا می‌کنند و به صورت بهترین آلات در دست اقویای خودکامه و سلطه‌گران از انسان بی‌خبر، در می‌آیند.

علل نابودی احساسات و عواطف عالی انسانی در افرادی که محروم از زندگی خانوادگی بوده‌اند

ممکن است نابودی احساسات و عواطف عالی انسانی در آن عده از افرادی که از زندگی در کانون خانواده متشکل محروم بوده‌اند، مستند به علل متعدد بوده باشد. ماسه علت اساسی را در این مبحث متذکر می‌شویم.

علت یکم:

نخستین علت، رویارویی دائمی فرد با چهره‌ها، نمودها و حرکاتی است که پیوستگی عاطفی و احساساتی با او نداشته‌اند و در نتیجه چنین فردی، همواره از احساس و چشیدن طعم حیات و مختصات نشاط بخش آن، از طرف

تشکل خانوادگی است به فعلیت نرسد، سبب به وجود آمدن اختلالات روانی می‌گردد که چه بسا قابل اصلاح نباشد. امروزه این حقیقت به ثبوت رسیده است که گسیختگی از خانواده، مخصوصاً از وابستگان اولیه (پدر، مادر، برادر و خواهر) از عوامل نیرومند اضطرابات و افسردگی‌ها و به طور کلی، زندگی ابهام‌انگیز است. بانادیده گرفتن رنج‌های روانی که ناشی از احساس بی‌پناهی و گسیختن از حلقه‌های متصل عوامل اصلی زندگی (پدران و مادران) است، این رنج‌های روانی گاهی به قدری شدت می‌گیرند که به یأس و ناامیدی در زندگی منجر شده، در موارد فراوان به خودکشی می‌انجامند.

افرادی که بدون تشکل خانوادگی زندگی می‌کنند، تنها به درد سربازخانه‌ها و جبهه‌های جنگ می‌خورند. این یک نظریه‌ی انسان‌شناسانه کاملاً صحیح و محصول مطالعات و تجارب گسترده و عمیق است که نشان می‌دهد افرادی که از زندگی در کانون احساسات و عواطف خانوادگی محروم بوده‌اند، به جهت بریده شدن از حلقه‌های متصل زنجیره‌ی هستی خود، با هیچ انسانی با روابط عاطفی و نشاط اتصال وجودی مواجه نمی‌گردند و با توجه به این مثل معروف که:

حیات) می‌باشد. به هر حال، زندگی با محرومیت از تأثرهای متقابل عاطفی و احساساتی، یک زندگی ناقص است که معمولاً موجب اختلال در کمیت و کیفیت حیات طبیعی و روانی است.

علت دوم:

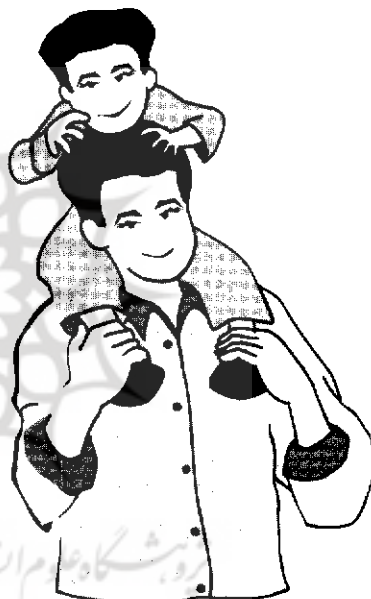
نابودی احساسات و عواطف عالی انسانی در افرادی که محروم از عضویت طبیعی حقیقی در کانون خانوادگی زندگی می‌کنند، مانند نابودی قوهٔ رویدن و شکفتن شاخهٔ درختی است که از درخت بریده شده باشد و از نظر حیات روانی مانند بیرون افتادن یا گرفتن ماهی از آب است که پس از دوری از آب که منبع حیات آن جاندار است، زنده نخواهد ماند، اگرچه در دنیایی زندگی کند که از نظر رفاه و آسایش هزاران بار بهتر از کشورهای پیشرفتهٔ دنیای امروز باشد.

وقتی که ارتباطات انسانی از عواطف و احساسات برخوردار نباشد، بیگانگی انسان از انسان و بیگانگی انسان از خویشتن، یک پدیدهٔ فراگیر خواهد بود. این همان بیماری قرن معاصر است که به اصطلاح برخی از صاحب نظران شرقی و غربی، زمین را که در گذشته زیباترین آشیانه برای زندگی بود، به موتورسوزانی مبدل کرده است که اگر در فکرش نباشند، بقای زندگی بشر در قرن بیست و یکم، خیالی بیش نخواهد بود.

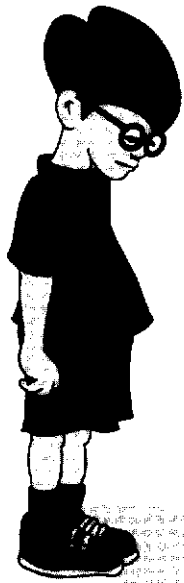
در دین مقدس اسلام، بذل احساسات و عواطف و احترام متقابل در میان اعضای کانون خانواده، تا حدود یک تکلیف با اهمیت مطرح است. دستور به امر فوق، گاهی به صورت بذل لطف و محبت و عواطف پدران و مادران به فرزندان، مخصوصاً «نویا و گان»، و گاهی به شکل بذل احساسات و احترام فرزندان به پدران و مادران و در درجهٔ بعد به دیگر حلقه‌های وابستهٔ کانون خانواده، به طور فراوان وارد شده است. این دستورها از نظر شماره و شدت تأکید به حدی است که نیازی به شرح و تفسیر بیش تر ندارد. از آن جمله در آیات شریفهٔ قرآن در مورد بذل احترام و نیکی به پدر و مادر چنین آمده است: و قسی ربک الا تعبدوا الا اياه وبالوالدین احسانا. (الاسراء، آیه ۲۳)

«و پروردگار تو حکم کرده (مقرر داشته است) که نپرستید، مگر او را و نیکی به پدر و مادر بورزید.»^۱
منابع حدیثی دربارهٔ اکرام و بذل عواطف دربارهٔ فرزندان،

همنوعان خود بی بهره بوده است. این فرد در نتیجهٔ چنین رویارویی‌ها و ارتباطات، با عده‌ای موجودات متحرک و دارای اراده و احساس‌هایی فقط برای به حرکت انداختن حیات خود محور، سروکار داشته است، نه با انسان‌های دارای تعقل و احساسات و محبت و عشق و عواطف. نتیجهٔ دیگر این گونه رویارویی با موجودات متحرک، به اضافهٔ خشکی شدن منابع احساسات و عواطف و طراوت‌های حیات، ایجاد نوعی حالت ضد تأثرات عاطفی و احساساتی در این افراد است که ناشی از وازده شدن غرایز جوشان پدیده‌های مزبور (احساسات و عواطف و طراوت‌های



**زندگی با محرومیت
از تأثرهای متقابل عاطفی و
احساساتی، یک زندگی ناقص
است که معمولاً موجب
اختلال در کمیت و کیفیت
حیات طبیعی و روانی
است.**



مخصوصاً کودکان نیز بسیار فراوان است و در این جا به نمونه ای از آن ها اشاره می کنیم:

۱- پیامبر اکرم (ص) فرمود: «فرزندان خود را اکرام و احترام نمایند و فرهنگ آنان را نیکو بسازید.»^۲

۲- «گاهی کودکی را می آوردند تا حضرت رسول (ص) برای او برکت از خدا بخواهد (کودک را تبرک فرماید). حضرت، کودک را برای احترام به صاحب کودک، در آغوش خود می نشاند. گاهی کودک در دامن پیامبر بول می کرد، در آن موقع بعضی اشخاص که آن منظره را می دیدند، فریاد می زدند (برای وقوع آن حادثه، صدایی با خشونت به راه می انداختند)، پیامبر می فرمود: بچه را ناراحت نکنید و از بول کردن او جلوگیری نکنید. آن گاه پیامبر بچه را به حال خود می گذاشت تا با کمال آزادی بول کند و سپس از دعا و نام گذاری کودک فارغ می شد. با مشاهده این که حضرت هیچ گونه ناراحتی احساس نمی فرمود، شادی و نشاط کسانی را که بچه را آورده بودند، فرامی گرفت. وقتی که آنان می رفتند، حضرت لباس خود را پاک می فرمود.»^۳

۳- «پیامبر اکرم در یکی از نمازهای سجده را طول داد. پس از آن که سلام آخر را گفت و از نماز فارغ شد، عرض کردند: یا رسول الله امروز سجده طولانی نمودید که پیش از این ندیده بودیم، مثل این که وحی به شما نازل می شد؟ آن حضرت فرمود: به من وحی نازل نشد، بلکه بچه ام روی شانهم نشسته بود و من خوش نداشتم که شتاب کنم، تا خود او پایین بیاید.»^۴

۴- «حضرت رسول (ص) نماز ظهر را با مردم خواند و دو رکعت سوم و چهارم را با سرعت انجام داد. مردم سؤال کردند: آیا حادثه ای در نماز ایجاد شد؟ حضرت فرمود: «مگر ناله کودک را نشنیدید!»^۵

۵- «پیامبر اکرم نشسته بود، حسن و حسین علیهما السلام روی به آن حضرت آوردند. وقتی که پیامبر آن دو فرزند را دید، برخاست و بدان جهت که آنان به حضرت دیر می رسیدند، خود، آن دو را استقبال فرمود و بر روی شانهم های خود سوار کرد و فرمود: چه مرکب خوبی دارید و چه سواران خوبی هستید.»^۶

۶- «لطف و محبت به کودکان، عادت پیامبر اکرم (ص) بود.»^۷

۷- حضرت امام رضا (ع) فرمود: «با کوچک و بزرگ (کودکان و بزرگسالان) ارتباط نیکو در زندگی برقرار کن.»^۸

۸- جعفر بن محمد، «امام صادق (ع)» از پیامبر نقل فرموده است: پنج چیز است که تا زمان مرگ رهان خواهم کرد... و سلام کردن بر کودکان را، تا بعد از من سنت تلقی گردد.^۹

۹- روزی پیامبر اکرم (ص) مردی را دید با دو فرزندش که یکی از آن دو را بوسید و دیگری را نبوسید. پیامبر (ص) فرمود: «چرا در میان دو فرزندت تساوای برقرار نکردی!»^{۱۰}

۱۰- حضرت رسول (ص) فرمود: «هر کسی که کودکی دارد (برای ابراز عاطفه و تربیت آن)، رفتار کودکانه نماید.»^{۱۱}

۱۱- مضمون فوق از علی (ع) نیز نقل شده است.^{۱۲}

۱۲- پیامبر اکرم (ص) فرمود: «خداوند بنده ای را رحمت کناد که فرزندش را بانیکوکاری خود، به وسیله اکرام و انس با او و تعلیم و تربیتش مورد احسان قرار بدهد.»^{۱۳}

۱۳- ابن عباس نقل می کند که حضرت رسول (ص) فرمود: «هر کس دختر خود را خوشحال کند، مانند آن است که یک برده از اولاد حضرت اسماعیل (ع) آزاد کرده است و هر کس چشم پسری را روشن نماید، مانند این است که از خشیت خداوندی گریسته است.»^{۱۴}

۱۴- پیامبر اکرم (ص) فرمود: «بزرگانان را احترام و توقیر

**با توجه به دلایل علمی و دینی
دریافت‌های شهودی، حیات
انسان‌ها در فراسوی جسم و
جسمانیات و ماده و مادیات، از
یک وحدت بسیار عالی
برخوردار است.**

کنید و کودکانان را مورد ترحم و شفقت و عاطفه قرار
بدهید.^{۱۵}

این مضمون در موارد زیادی از احادیث و کتاب‌های
تربیتی معاصر آمده است.

علت سوم:

سومین علت برای نابودی احساسات و عواطف عالی
انسانی در افرادی که محروم از زندگی خانوادگی بوده‌اند،
بریدن از وحدت حقیقت حیات است. توضیح این علت
چنین است که: با توجه به دلایل علمی و دینی و دریافت‌های
شهودی، حیات انسان‌ها در فراسوی جسم و جسمانیات و
ماده و مادیات، از یک وحدت بسیار عالی برخوردار است.
منابع اسلامی، آن وحدت را با بیانات و تمثیلات گوناگون
مطرح کرده‌اند، از آن جمله:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا
بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا
وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا. (المائدة، آیه ۳۲)

«از این جهت، به بنی اسرائیل مقرر داشتیم هر کس که
یک نفس را بکشد، بدون عنوان قصاص یا افساد در روی
زمین، مانند این است که همه مردم را کشته است و هر کس
که یک نفس را زنده کند، مانند این است که همه مردم را
زنده کرده است.»

و مضمون چند بیت از سعدی، به اضافه این که در
فرهنگ دینی مسلمانان مطرح شده است، وابسته به شهود
ذاتی تلقی شده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
نشاید کسه نامت نهند آدمی
این وحدت که به حسب تکامل روحی انسانی بارزتر و
شدیدتر می‌گردد،^{۱۶} در پیوستگی و وابستگی انسان‌ها در
حلقه‌های زنجیری خلقت نیز - مانند پدر و فرزندان و مادر و
فرزندان نسبت به یکدیگر - در متن حیات طبیعی محکم‌تر و
مؤکدتر می‌گردد. این قانون الهی و طبیعی به خوبی اثبات
می‌کند که متلاشی شدن این حلقه‌های زنجیری خلقت،
نخست انسان‌ها را از یکدیگر بیگانه می‌کند و سپس انسان را
از خویشتن.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مضمون احسان و احترام به پدر و مادر در آیات ذیل هم آمده است:
البقره، آیه ۸۳، النساء، آیه ۳۶، الانعام، آیه ۱۵۱، لقمان، آیه ۱۴، العنکبوت،
آیه ۸، الاحقاف، آیه ۱۵ و درباره پیامبران عظام در ارتباط با تکلیف
مزبور، ابراهیم، آیه ۴۱، مریم، آیه ۱۴، النمل، آیه ۱۹، مریم، آیه ۳۲، نوح،
آیه ۲۸.
- ۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۱۴.
- ۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳.
- ۴- همان مأخذ، ج ۱۰، ص ۸۲.
- ۵- اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۶، ص ۴۸.
- ۶- بحار، ج ۱، ص ۸۰.
- ۷- المحجة البيضاء، ملامحسن فیض کاشانی، ج ۳، ص ۳۶۶.
- ۸- مستدرک، نوری، ج ۲، ص ۶۷.
- ۹- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۳، ص ۲۰۹.
- ۱۰- مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۱۱۳.
- ۱۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۲۶.
- ۱۲- همان مأخذ.
- ۱۳- مستدرک، ج ۲، ص ۶۲۶.
- ۱۴- مکارم الاخلاق، ص ۱۱۴.
- ۱۵- عیون اخبار الرضا (ع)، ص ۱۶۳.
- ۱۶- این روایت در کتاب اصول کافی محمد بن یعقوب کلینی، ص ۱۶۶
آمده است: المؤمنون کاعضاء جسد واحد. اذا شکی شیئاً منه وجد الم
ذلک فی سایر جسده و ان ارواحهما من روح واحد و ان روح
المؤمن لاشد اتصالاً بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها (مؤمنان
مانند اعضای یک بدن‌اند. اگر یکی از اعضا از آن جسد ناله‌ای داشته
باشد، درد آن را در دیگر اعضای بدن احساس می‌کند و ارواح آنان از
یک روح است و روح مؤمن به روح خداوند از اتصال شعاع
خورشید به خورشید شدیدتر است.)